



باز خوانی اشعار صحن‌وسرای حرم رضوی (۵)

علی باقریان

الان وقت آن است که درباره شعر اوحد مستوفی __ که در یادداشت پیشین آمد __ چند نکته را متذکر شوم، اما قبلش درباره آن صورتی از شعر که بر درها نقش بسته است نکته‌ای بگویم؛ متأسفانه، تاآنجا که من فهمیدم، دست‌کم، دو اشتباه فاحش در نقل این قصیده رخ داده است که ظاهرا ریشه در منبع اصلی (احتمالا، تذکرۃالشعراء،ی دولتشاه سمرقندی، به تصحیح ادوارد براون) دارد و البته به‌نظر می‌رسد که کسی هم متوجه و متعزز آن نشده است. این دو مصراع را بخوانید: «خضر سبکندرایین و شاه ملک جناب،» و «آری دهد هرایینه بوی گل از گلاب،» معنا و صورت این مصراع‌ها، هردو، گواهی می‌دهند که در آن‌ها خطایی هست. مصراع اول اشکال وزنی دارد و در آن یا «و» زائد است یا «سکندرایین» صحیح نیست.

مصراع دوم هم اشکال وزنی دارد و برخی لغات آن به‌وضوح صورت دیگری دارند. من، به‌تبع آنچه احمد احمدی بیرجندی در «مدایح رضوی^(۱)» در شعر فارسی، (صص. ۴۴-۴۶) به‌نقل از «مجالس المؤمنین،» قاضی نورا... نوشتاری آورده است، در یادداشت پیشین، این دو مصراع را به این صورت نقل کردم: «خضر سبکندرایت و شاه ملک جناب،» و «آری دمد هراینه بوی گل از گلاب،»

به‌ویژه درباره مصراع دوم، هر کسی که خوب فارسی بداند تأیید خواهد کرد که درست همینی است که در اثر قاضی می‌خوانیم. (امیدوارم مسئولان امر برای این حل این مشکل چاره‌ای ببندیشند!) درنهایت، لازم است اشاره‌وار بگویم که ضبط احمدی بیرجندی، در مواضع متعددی، با آن صورت شعر که بر درها می‌بینیم تفاوت دارد و البته از آن برتر است.

● ● ●

اما درباره‌خودشعر: پیش از این گفتم که قالب سروده‌اوحد، قصیده یا چکامه است که نوعی شعر بلند، معمولا با بیش از ۲۰ بیت، در وصف و مدح باشد. اینجا، می‌خواهم یک بار و آخرین بار درباره این قالب شعری توضیحاتی بدهم. (آخرین بار، آن‌تجاکه بسیاری از اشعار صحن‌وسرای حرم رضوی در همین قالب‌اند و بنابراین بازگویی این توضیحات ضرورت نخواهد یافت. کلمه «قصیده» از ریشه و بنابراین هم خانواده کلمه «قصه» است.

گفته‌اند برای این به چنین شعری «قصیده» می‌گویند که سراینده آن از خلقش قصدوغرضی دارد. البته تقریبا همه کارها را بالاخره از روی قصدوغرضی انجام می‌دهند، اما، در عالم ادبیات، سراینده قصیده، به‌ویژه نوع مدحی آن، نیت و هدف ویژه‌ای دارد که مثلا با سرودن غزل محقق نمی‌شود. آن نیت وهدف، اغلب، این است که حمایت مادی یا معنوی آن کسی را که مدحش می‌کند به‌دست بیاورد. اگر مدحود مقام حکومتی باشد، از او مال و مکتن می‌خواهد، اما، اگر پیشوای مذهبی باشد، از او آبرو و عزت می‌طلبد. معروف است که محشّم کاشانی (۹۰۵-۹۶۶) قصیده‌ای در مدح شاه طهماسب اول سروده بود که با واسطه‌ای به گوش او رساند، اما فرمانروای صفوی این‌طور پاسخ شاعر را داد: «راضی نیستم که شعرا زبان به مدح و ثنای من آلائند، قاصید در شأن شاه ولایت پناه و ائمه معصومین __ علیهم‌السلام __ بگویند، صله اول از ارواح مقدسه حضرات و بعد از آن از ما توقع نمایند».

و به این ترتیب محتشم آن ترکیب‌بند عاشورایی کم‌ظنیر معروف را ساخت. می‌گویند اصلا از همین جا بود که قصیده در مدح مقام‌های حکومتی کمتر شد و بیشتر به اولیای دین اختصاص یافت.

● ● ●

اما آن که قصیده می‌گوید مقصود خود را، مادی باشد یا معنوی، بی‌مقدمه و مستقیم بیان نمی‌کند و آرام‌آرام بستر طرح مطلب را فراهم می‌آورد. چامه‌سرایان سروده خودشان را با پرداختن به موضوع‌هایی آغاز می‌کنند که آن‌ها را تحت عناوینی مانند «تغزل»، یا «ششیب،» یا «نسیب،» می‌شناسیم، به‌زبان ساده، با ابیاتی عاشقانه یا به‌یاد ایام جوانی یا در وصف طبیعت. قصیده‌سازان، بعد از این، معمولا از طریق یک بیت که به آن «تخلص» می‌گویند، خودشان را از بند مقدمات «رها می‌کنند،» و به مدح آن فرد یا افرادی می‌پردازند که در نظر دارند. حالا سروده اوحد را در نظر بیاورید: شاعر با وصف عناصر آسمانی شروع کرده و با بیت «گشته فلک ز خوشهٔ پروین گهرفشان / بر روضهٔ مقدس سلطان دین‌مآب،» به مدح امام رضا^(۲) رسیده است. تخلص و گذار از مقدمه به بدنه، چنان که در این قصیده هم می‌بینیم، با حفظ هماهنگی و به‌طرز بسیار ظریفی انجام می‌شود. ابیاتی که بعد از تخلص می‌آیند بخش اصلی قصیده را تشکیل می‌دهند و به مدح مستقیم مخاطب شعر از طریق برشمردن فضایل او اختصاص دارند، همان‌طور که اینجا در مدح علی بن موسی الرضا^(۳) می‌خوانیم. اینک زمان پایان دادن به چکامه است. در این مرحله، شاعر، باز با رعایت تناسب، اظهار عجز می‌کند و سرانجام جملاتی دعایی می‌گوید. دوباره ابیات پایانی قصیده اوحد را مرور کنید: «اوحد که تافت از همه عالم رخ امید / زین آستانه روی نتابد به هیچ باب // مَیْسُند کاسمان کندش خستهٔ ستم / واختر به جای شربتِ عدّیش دهد عذاب // این خاک را ز جام رضا بخش جره‌ای / آن دم که دست ساقی لطف دهد شراب.»

زین قیدیا

علیرضا حیدری |مدرس ویراستاری

● **در معرفی طرف‌نوشته بود که به‌نفر پیدا کردم جون می‌ده‌واسه این کار. گفتم: باید به این کار آشنا باشه و تجربه خوبی داشته باشه. گفتم: خاطرات جمع، آدم «سابقه‌دار»ی است. اول یکه خوردم؛ ولی بعد فهمید منظورش «باسابقه» است.**

● **واژه‌ها در جای خود استفاده کنیم و بار معنایی آن توجه‌داشته باشیم.**

#زین-قندی‌پارسی

نگاهی به جریان شعر اعتراضی مشهدِ پیش از انقلاب اسلامی

شاعران آزاده زیر بار ذلت نمی‌رفتند



گروه فرهنگ و ادبیات

گزارش

حال و خواسته‌های جامعه در زبان شاعرانشان موزون می‌شود، گاه به شکل ترانه خوانده و گاه به صورت تک‌بیتی زمزمه می‌شود. گاهی هم مکتوب می‌شود، با اسپری و رنگ روی حافظه دیوارها، نقش، یا با قلم و ماژیک روی پلاکاردها بر سر دست‌ها، بیرق. برای ملتی که شعر با شیری که خورده در جانش آمیخته شده و برای سنگ گورشان هم بیتی کنار گذاشته‌اند، این گونه ادبی چیزی است منفک‌ناپذیر از تمام شئون هستی شان. هنگامی که شداید و تلخی‌ها بیشتر شود یا نارضایتی‌ها و اعتراضات بالا بگیرد، این شاعران هستند که خواست‌های مردمشان را لای شعر می‌پیچند. دو انقلاب معاصر ایران نیز از این قاعده مستثنا نبود. انقلاب‌ها که بنیان کن‌ترین کنش سیاسی و رادیکال‌ترین شکل اعتراض به یک حکومت است، مدت‌ها پیش از وقوع، نشانه‌هایش بروز می‌کند و نشانه‌ها را می‌شود در شعر شاعران هم پیدا کرد. در انقلاب مشروطه و انقلاب ۱۳۵۷ شاعران در میدان بودند. در اولی عارف قزوینی و ملک الشعرای بهار و میرزاده عشقی و فرخی‌یزدی و چندین تن دیگر و در دیگری اخوان ثالث و شفیعی کدکنی و رضابراهنی و بسیاری دیگر، استبدادستیزی و آزادی خواهی را در شعرشان مطالبه می‌کردند. مشهد که همیشه به عنوان قطبی برای شعر شناخته می‌شود، در جریان انقلاب هم بی‌صدا نبود. برای آشنایی بیشتر با فضای شعر مشهد و محافل آن پیش از انقلاب با محمد نیک و عباس ساعی گفت‌وگو کرده‌ایم. هر دو می‌گویند بخشی از شعر انقلابی در شعر آیینی بروز می‌کرده و البته در این نوع شعرها، شعر باکیفیت به ندرت دیده می‌شده است. گاهی هم شعرها آن قدر بوی خون می‌داد که در و پنجره‌ها را می‌بستند که به بیرون درز نکند.

● **ساواک برای کنایه‌ها در شعر مذهبی هم احضار می‌کرد**

محمد نیک، شاعر و از جلسه‌گردانان قدیمی شعر مشهد که بخشی از فضای شعری پیش از انقلاب را در نوجوانی و اوایل جوانی درک کرده و بخشی

از آن را از زبان دوستانش شنیده است درباره محافل شعر انقلابی مشهد می‌گوید: «پیش از انقلاب بیشتر انجمن‌های ادبی شخصی بودند. انجمن‌های ادبی که وابسته به مؤسسات و ادارات و دولت باشد، نبود یا اگر بود خیلی کم بود. بیشتر مسائل انقلابی در جلسات هیئات مذهبی مطرح می‌شد. دو سه تا انجمن نوحه سرایان بود که معمولا جلساتشان جمعه شب‌ها برگزار می‌شد. یکی از این جلسات مسئولش حاج غلامرضا آذر بود. هیئات مذهبی جلسات نوحه‌خوانی و سینه‌زنی بود و در اینجا آن‌هایی که مقداری گرایش به انقلاب داشتند، لایه لای مسائل مذهبی و آیینی افکار انقلابی خودشان را هم انتشار می‌دادند. مثلا حاج قاضی اکبرزاده که مداح بود و حتی نوحه سرها هم نبود اشعاری را درباره امام حسین^(۴) جمع‌آوری کرده بود در کتابی به اسم «حسین»^(۵) پیشوای انسان‌ها، در این کتاب ابیاتی هم بود که به مذاق مسئولان مملکت خوش نمی‌آمد.

مثلا «بزرگ فلسفه قتل شاه دین این است / که مرگ سرخ به از زندگی ننگین است»، در این شعر به شهادت و مرگ سرخ اشاره شده است. یا امثال این اشعار که در نوحه‌سرای‌ها خوانده می‌شد و کنایه و اشاره‌های غیرمستقیمی به دستگاه و مسئولان وقت داشت، ولی به هر صورت خیلی صریح و روشن نبود. شنیده‌ام ساواک ایشان را به دلیل همین اشعارش احضار کرده بود. این‌ها را بعدا شنیده‌ام،»

● **فردوسی و فرخ، دو انجمن مهم شعری مشهد**
او در ادامه به جلسه شعر نگارنده اشاره می‌کند و می‌گوید: «اما بزرگ‌ترین پایگاه انقلابی-آیینی مشهد، در انجمن ادبی فردوسی بود، نزدیک قنادی پایا در خیابان فردوسی، در منزل سرگرد نگارنده. در این انجمن بزرگانی مانند دکتر قاسم رسا ملک الشعرای آستان قدس، آقایان اکبرزاده، سروی‌ها، کمال، قدسی و باقرزاده رفت‌وآمد داشتند. علاوه بر این‌ها علامه آشتیانی، علامه محمد رضا حبیبی و رهبر معظم انقلاب و برادرشان سیدمحمد خامنه‌ای هر وقت در مشهد بودند در این جلسه شرکت می‌کردند. این‌ها را هم شنیده‌ام. در این جلسه مطالب علمی و آیینی گفته می‌شد و لایه لای آن مطالب انقلابی هم مطرح می‌شد.»

اما مهم‌ترین محفل شعری مشهد، انجمن فرخ بود که در کشور هم خوش‌نام بود و شهرت داشت. نیک درباره این محفل بیان می‌کند: بهترین و بزرگ‌ترین و پایدارترین جلسه شعری مشهد، جلسه فرخ بود که جمعه‌ها صبح در منزل مرحوم سید محمود فرخ در سه راه چم برگزار می‌شد و بزرگان شعر و ادب از هر جای کشور که به مشهد می‌آمدند، سفرشان را طوری ترتیب می‌دادند که به علت شهرتی که این انجمن داشت، بتوانند صبح جمعه در آن شرکت‌کنند. شاعران بزرگ و استادان مطرح شهر مشهد مانند آقایان کمال، قهرمان، باقرزاده، صاحبکار، قدسی و... به این محفل می‌آمدند. استادان دانشگاه و رؤسای ادارات و کسانی که از مقامات مملکتی بودند و گرایش ادبی داشتند نیز در این جلسه شرکت می‌کردند. من خودم شاهد نبودم، چون در آن موقع نوجوان بودم، اما از دوستم آقایبرزگر شنیدم که چند شاعر بودند که وقتی شعر می‌خواندند شعرهایشان بوی خون و شورش می‌داد. یکی مرحوم غلامرضا قدسی بود که چندین بار هم زندان افتاده بود. دیگری مرحوم حمید سبزواری بود که هر وقت مشهد می‌آمد در این محفل شرکت می‌کرد و شعر می‌خواند. شعرای دیگری هم بودند که آن زمان انقلابی بودند و بعد تغییر مسیر دادند و حالا اسمشان را در محافل انقلابی نمی‌آورند. شنیده‌ام این‌ها وقتی در این جلسه شعر می‌خواندند آقای فرخ می‌گفت: درها و پنجره‌ها را ببندید که صدا بیرون نرود. آقای فرخ با اینکه به دستگاه وابستگی داشت، اما به عقاید دیگران احترام می‌گذاشت و خیلی آزاداندیش بود.

● **غلامرضا قدسی از معدود شاعران خوب انقلابی بود**
از محمد نیک درباره کیفیت شعرها می‌پرسیم،

او می‌گوید: در انجمن‌های نوحه سرایی، شعرها

ضعیف بود، هم شعرهای آیینی و هم شعرهای انقلابی شان. بزرگ‌ترین شاعر مذهبی سرای آن زمان، دکتر قاسم رسا، ملک الشعرای آستان قدس، بود که شعرهای آیینی قوی داشت، اما جایی ندیدم به مسائل انقلاب اشاره‌ای داشته باشد، اما برخی شاعران آیینی به روش دیگری عمل می‌کردند. مثلا آقایان سیدرضا مؤید و سیدمحمد خسرونژاد و محمدجواد غفورزاده(شفق) و دیگری بودند که گرایششان شعر آیینی بود، اما در لایه لای آن اشاره‌هایی به انقلاب هم داشتند. این‌ها قبل از انقلاب تصمیم گرفته بودند در شعرهایشان عنوان «شاه» را نیاورند. مثلا به حضرت علی^(۶) می‌گفتند شاه ولایت. می‌گفتند چیزی که به اسم شاه اشاره‌ای داشته باشد در هیچ شعری نمی‌آوریم. این برداشی حرکتی انقلابی بود که در آن زمان و با آن فشاری که وجود داشت خودش خیلی کار ارزنده‌ای بود. شاید امروز کوچک به نظر برسد، ولی آن زمان کار مهمی بود. اما تک‌وتوک شاعران انقلابی بودند که شعرشان هم انقلابی باشد و هم خوب. در رأسشان غلامرضا قدسی بود و بعد حمید سبزواری. شاعران جوان دیگری هم بودند که شعرهایشان بوی شورش و انقلاب و مخالفت با رژیم داشت، اما شاعران مطرحی نبودند. شعرهای انقلابی قوی هم خیلی معدود و کم بود.

● **آزادی می‌خواستند**

هر وقت حمید سبزواری می‌آمد سروکله ساواک هم پیدامی‌شد

شهرهای ایران این بود که خاستگاه شعر معترض مشهد اختصاصا شعر آیینی بود. فرق این نوع شعر با شعر جاهای دیگر کشور این است. مثلا شعرهای آیینی نعمت میرزازاده مانند قصیده «پیام، که امام خمینی^(۷) نیز طی نامه‌ای که در همان سال‌ها فرستادند از این قصیده ایشان تجلیل و تقدیر کردند. این دست شعرها با اینکه شعر آیینی است، اما به شدت سیاسی است.

نعمت میرزازاده شعری دارد برای شهادت حضرت علی^(۸). «دروازه سحر در انتظار آمدن کاروان صبح / آغوش مات و خسته خود را گشوده بود،» او شخصیت‌های صدر اسلام را بهانه کرده بود برای بیان مسائل سیاسی روز. شعر «تبعیدی زنده، که در باره ابودر است از همین دست شعرهاست: «سایه‌پانش / بارش خورشید / بارگاهش / آبی یام بلند آسمان دشت

حتی خود محمدرضا شفیعی کدکنی چهارپاره‌ای دارند برای امام حسین^(۹). شعر معترض سیاسی است، ولی برای امام حسین^(۱۰) است. افرادی که در آن زمان نقش بسیار مؤثری داشتند می‌شود به حاج محمود اکبرزاده اشاره کرد. ایشان یکی از چهره‌های مذهبی و مداح و مدیحه‌سرای اهل بیت بود که شاعران رسمی به عنوان یک ادیب قبولش داشتند. من از زبان نعمت میرزازاده-که آن زمان با ما رفت‌وآمد داشت-وقتی با پدرم صحبت می‌کرد شنیدم که گفت ترغیب‌کننده و مشوقش به سمت این گونه شعرها، حاج محمود اکبرزاده بوده است. پدر من هم از شرکت‌کنندگان جلسه‌های انجمن فرخ بودند و قصیده‌ای صد بیتی دارند که به شدت سیاسی و اعتراضی است. نقش دکتر علی شریعتی و برادرشان استاد محمدتقی شریعتی نیز در فضای روشنفکری مسلمان آن سال‌های مشهد خیلی مهم بوده است.

دستگاه‌های امنیتی حداقل دو نفر از شاعران مشهد را به دلیل مواضع سیاسی شان بازداشت کردند. یکی غلامرضا قدسی و دیگری نعمت میرزازاده. حمید سبزواری هم مخفی‌زندگی می‌کرد و فراری بود. از زبان آقای صاحبکار شنیدم که می‌گفت آن‌ها را تحت فشار قرار می‌دهند تا از آمدن کسانی که با نظام سر‌ناسازگاری دارند به جلسات جلوگیری کنند و اجازه شعرخوانی به آن‌ها ندهند، اما نشنیدم محفلی را تعطیل کرده باشند.

انقلاب دوسه سال محافل ادبی همه‌جا تعطیل و نیمه تعطیل شد و بعد از یکی دو سال کم‌کم اداره ارشاد و حوزه هنری و سازمان تبلیغات اسلامی و مؤسسات دیگر هم انجمن‌دار شدند و آنجا دیگر

همه انقلابی شده بودند. ولی شاعران انقلابی منظور ما در این گفت‌وگو شاعرانی هستند که پیش از انقلاب، انقلابی بودند.

● **شعر زیر یوغ حکومت پهلوی نرفته بود،**
جز در رسانه رسمی

عباس ساعی، شاعر و منتقد ادبی مشهدی، درباره فضای اعتراضی شعر مشهد می‌گوید: شعر تاجایی که من اطلاع دارم زیر یوغ حکومت پهلوی نرفته بود، البته در محافل و رسانه‌های رسمی مانند تلویزیون و رادیو ناچار بودند با حکومت پهلوی همراهی‌کنند، اما بسیاری از شاعرانی که آزاده و مطرح بودند زیر بار این ذلت نمی‌رفتند، به هر حال شاعران نیاز داشتند کنار یکدیگر بنشینند و شعرهایشان را برای همدیگر بخوانند و به این ترتیب خودشان را تخلیه می‌کردند. در آن روزگار شاعران متعددی بودند، مانند نعمت میرزازاده (م.آزم) یا مرحوم غلامرضا قدسی و خود اخوان ثالث که با حکومت پهلوی زاویه داشتند، البته فضا طوری بود که نمی‌توانستند به صراحت انتقاد کنند و به شکل غیرمستقیم این کار را

می‌کردند. مثلا اخوان ثالث با برجسته کردن شکست و ناامیدی سعی می‌کرد روزگار خودش را قضاوت‌کند، طوری که به او شاعر شکست لقب داده بودند. او در تمام شعرهایش از ناامیدی بسیار بزرگی صحبت می‌کند. یکی از شخصیت‌های شاخص که مدتی جلب و جذب شعرهای چریکی شده بود، دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی بود که شعرهای بسیار کوبنده‌ای دارد و با لحنی حماسی به رویارویی با حکومت پهلوی برخاسته بود و شعرهایش در محافل مختلف دست به دست می‌شد. ایشان هم از کسانی بودند که در مشهد پیش از انقلاب در محافل و فضای شعری این شهر حضور داشتند.

● **شعر مذهبی بود، اما نقش تعیین‌کننده‌ای نداشت**
جریان شعر مذهبی و آیینی که در مشهد نیز فعالیت گسترده و جدی و باسابقه‌ای داشت به سبک و سیاقی روش‌خودبا جریان اعتراضی همراهی می‌کرد. ساعی در این باره خاطرنشان می‌کند: یکی از جنبه‌های قوی شعر پیش از انقلاب، شعر مذهبی بود. حکومت به این‌ها هم‌روی خوش‌نشان نمی‌داد. این‌ها هم خیلی انگشت به چشم حکومت نمی‌زدند. کار خودشان را می‌کردند. یک زیست مسالمت‌آمیزی داشتند و حکومت در سال‌های آخر تأکید به رویارویی با جریان مذهبی نداشت. به هر حال این‌ها در فضای آن روزگار نقش تعیین‌کننده‌ای نداشتند. اگر کتاب‌های درسی آن روزگار را نگاه کنید می‌بینید که از چه شاعرانی شعر انتخاب شده است. از شاعران معاصر از سیاوش کسرابی یا اخوان ثالث شعر انتخاب می‌شد، اما از شاعرانی که در طیف‌های مذهبی قرار داشتند، از آن‌ها شعری برای کتاب‌های درسی انتخاب نمی‌شد. خیلی این‌ها را به حساب نمی‌آوردند. از حق نگذریم که شعر مذهبی پیش از انقلاب در آن اندازه‌ها نبود که بخواهند در کتاب‌های درسی شعرهای شان را بگنجانند. به هر حال این‌ها شعرهایشان به پای شعرهای کسانی مانند نیما و اخوان و فروغ و شاملو و حتی نادر نادریپور و مشیری و این‌ها نمی‌رسید.

این منتقد ادبی در ادامه درباره اینکه چطور اشعار شاعری مانند اخوان ثالث که مخالف و معترض هم بوده در کتاب‌های درسی چاپ می‌شده است، می‌گوید: اخوان ثالث هیچ‌جا صراحتا با حکومت شاخ به شاخ نشده بود و اگر این کار را هم کرده بود مربوط به سال‌های دور بود. مثلا در شعری برای مصدق نام او را نبیاورده و بارمز و کنایه به‌او اشاره کرده است. یا در شعر «زمستان» که بعد از اختناق ۱۳۳۲ بود هم به صراحت نگفته که مربوط به اختناق است. این‌ها ناچار به مامشات بودند و حکومت هم سعی می‌کرد خیلی توی ذوق این‌ها نزنند. اخوان هم که مدتی زندان بود به دلیل مسائل سیاسی نبود. حکومت سعی می‌کرد با شاعران طراز اول تا جایی که من اطلاع دارم درگیر نشود. شاعران هم خیلی درگیر نمی‌شدند و اگر کاری می‌کردند در لاف‌اف و پوشش بود.